

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد مبنای دوّم^۱:

بیان شد که از ظاهر کلام مجتّق بزرگوار، مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی، صاحب هدایه المسترشدين استفاده می گردد که ایشان منشأ ظهور صیغه امر در وجوب را، انصراف می دانند. این بیان نیز قابل پذیرش نیست.

توضیح آن اینکه انصراف بر دو قسم می باشد^۲:

یکی انصراف بدوی؛ و آن انصرافی است که پس از تأمل زائل می گردد. منشأ این نوع از انصراف، یا غلبه وجودی است و یا اکملیّت فرد منصرف الیه. این نوع از انصراف بر فرض وجود، نه ظهور ساز است و نه می توانند مانع ظهوری دیگر - مانند

^۱ - محقق خراسانی «رحمة الله علیه» در کفایه الاصول، صفحه ۷۲ ابتدائاً با عبارت «قلیل بظهورها فيه إما لغلبة الاستعمال فيه أو لغلبة وجوده أو أکملیته» اشاره به مبنای شیخ محمد تقی اصفهانی رحمه الله علیه، صاحب هدایه المسترشدين دارند و سپس در مقام نقد می فرمایند: «و الكل كما ترى ضرورة أن الاستعمال في الندب و كذا وجوده ليس بأقل لو لم يكن بأكثر و أما الأکملیة ف غير موجبة للظهور إذ الظهور لا يكاد يكون إلا لشدّة أنس اللفظ بالمعنى بحيث يصير وجهها له و مجرد الأکملیة لا يوجبها كما لا يخفى».

^۲ - مرحوم شهید صدر در بحوث فی علم الاصول، جلد ۳، صفحه ۴۳۱ و ۴۳۲، پایان بحث از مطلق و مقید، تنبیهاتی را ذکر می کنند. در تنبیه چهارم به مناسبت اینکه آیا انصراف مانع از ظهور اطلاقی می گردد یا خیر؟ به تشریح اقسام انصراف پرداخته و می فرمایند: «التنبیه الرابع - فی الانصراف؛ و هو عبارة عن أنس الذهن بمعنی معین مما ينطبق علیه اللفظ، و هو على أقسام ثلاثة:

۱- الانصراف الناشئ من غلبة الوجود كما إذا كان بعض افراد المطلق و حصصه أغلب وجوداً من حصصه الأخری، فقد توجب هذه الغلبة فی الوجود أنس الذهن مع تلك الحصّة الغالبة. و هذا النحو من الانصراف انصراف بدوی لا أثر له و لا يهدم الإطلاق لأنّ فهم ذلك المعنى الخاصّ ليس مسبباً عن اللفظ و مستنداً إليه لكي يكون مشمولاً لدلیل حجیة الظهور و انما هو بسبب غلبة خارجیه و لا دلیل على حجیته. اللهم إلّا إذا كانت الندره بدرجۀ بحيث يرى ما وضع له اللفظ ليس مقسماً شاملاً لما ينصرف عنه و يكون هذا بحسب الحقیقه من نشوء ضيق و تحديد فی المدلول.

۲- الانصراف الناشئ من كثرة استعمال اللفظ فی حصّة معینه مجازاً أو على نحو تعدد الدال و المدلول فإنّ ذلك قد یوجب شدّة علاقه و أنس بین اللفظ و بین تلك الحصّة و هذا أنس لفظی لا خارجی لأنه ناشئ من استعمال اللفظ فی المعنى و إفادة المعنى به و هو الذی يؤدي إلى الوضع التعینی إذا بلغ مرتبۀ عالیۀ كما فی المنقول أو المشترك و اما إذا لم يبلغ تلك المرتبۀ فلا يتحقق وضع بل مجرد أنس و علاقه شديده، و هذا قد يكون صالحاً للاعتماد علیه فی مقام البیان فالانصراف بهذا المعنى قد یوجب الإجمال و عدم تمامیه الإطلاق.

۳- الانصراف الناشئ من مناسبات عرفیه أو عقلانیۀ كما فی التشریعات التي لها جذور عرفیه مرکوزه عرفاً أو عقلاً فانها قد توجب التقييد أيضاً كما إذا قال «الماء مطهر» فانه ينصرف إلى الماء الطاهر لمرکوزیۀ عدم مطهریۀ النجس.

خارج اصول، سال چهارم، «مبحث أوامر»....استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی

ظهور لفظ مطلق در اطلاق - گردد. چون فهم منصرف الیه مسبّب از خود لفظ و مستند به آن نیست تا دلیل حجّیت ظهور شامل آن گردد.

و دیگری انصراف مستقرّ؛ و آن انصرافی است که بر اثر حصول انس شدید و علقه پایدار میان لفظ و معنای منصرف الیه، تحقّق یافته و با اندک تأملی زائل نمی گردد. منشأ حصول این انس شدید، یا غلبه و کثرت استعمال آن لفظ در معنای منصرف الیه است و یا علاقه و مناسبت شدیدی است که میان معنای حقیقی موضوع له لفظ و آن معنای منصرف الیه، بر قرار می باشد. این نوع از انصراف ظهور ساز است. چون مستند به خود لفظ می باشد و لذا دلیل حجّیت ظهور شامل آن می گردد.

حال با توجّه به اقسام انصراف عرض می کنیم: مراد شما از ادّعای انصراف اطلاق صیغه امر به طلب وجوبی از دو حال خارج نیست:

یا مقصود شما انصراف بدوی است، در این صورت گفته می شود بر فرض که بپذیریم استعمال صیغه امر در طلب وجوبی اکثر از استعمال آن در طلب ندبی می باشد و یا اینکه طلب وجوبی اکمل از طلب ندبی است تا منشأ انصراف حاصل شده باشد، همانطور که بیان شد، این نوع از انصراف باعث ظهور نیست و حجّیت ندارد؛

و یا مقصود شما انصراف مستقرّ است که لا محاله باید منشأ این انصراف، کثرت استعمال صیغه امر در وجوب دانسته شود، ولی این حقیقت ندارد. چون اولاً اصل کثرت استعمال صیغه امر در وجوب در لسان شارع و محاورات عرفیه، پذیرفتنی نیست، بلکه استعمال آن در طلب ندبی نیز کثیر می باشد و ثانیاً بر فرض بپذیرش اینکه استعمال صیغه امر در طلب وجوبی کثرت داشته باشد، گفته می شود هر کثرت استعمالی منشأ انصراف نیست، بلکه باید کثرت استعمال به حدّی رسیده باشد که میان لفظ و معنای کثیر الاستعمال، انس و ارتباط شدیدی بر قرار شود به طوری که استعمال آن لفظ در غیر آن معنا نادر گشته و باعث انصراف مستقرّ گردد و حال آنکه با مراجعه به متون شرعی و محاورات عرفیه در می یابیم که استعمال صیغه امر در طلب وجوبی به فرض کثرت، یقیناً در این حدّ نمی باشد.

دیدگاه سوّم: آن است که مستفاد از هیئت امر در مقام استعمال به حکم عقل وجوب و لزوم می باشد. باجمال این دیدگاه آن است که اگر چه پس از استعمال صیغه امر توسط آمر، وجوب و لزوم فهمیده می شود، لکن منشأ فهم آن و به تعبیری دقیق تر دالّ بر آن نه خود لفظ هیئت امر بالوضع می باشد و نه ظهور اطلاقی و یا انصرافی آن، بلکه منشأ فهم آن حکم عقل می باشد. این نظریه را محقّق نائینی و به تبع ایشان محقّق خویی اختیار کرده اند. البته هر یک از این بزرگواران، با حفظ مبنای خاص خود در بحث از وضع هیئت امر، به تقریر این دیدگاه پرداخته است.

تقریر محقق نائینی «رحمة الله عليه»:

ایشان می فرمایند^۱: صیغه امر برای ایقاع ماده و القاء آن بر مخاطب وضع شده و وضعاً و انصرافاً، هیچ گونه ظهور و دلالتی بر وجوب ندارد. لکن هر گاه مولى صیغه امر را به صورت مطلق استعمال کند، عقل به جهت به جا آوردن حقّ مولویّت و اداء وظیفه عبودیّت و تحصیل ایمنی از عقوبت اخروی، حکم به لزوم امتثال می نماید و همین عقل نیز مجرد احتمال لزومی نبودن مصلحت مامور به را عذری بر ترک به حساب نمی آورد، مگر اینکه مولى در کلام خویش، قرینه متّصل و یا منفصلی بر غیر لزومی بودن مصلحت مامور به اقامه نماید^۲.

بنا بر این طبق دیدگاه مذکور، وجوب امتثال، از لوازم صدور و استعمال صیغه امر و به حکم عقل بوده و هیچ ربطی به لفظ هیئت امر وضعاً و یا ظهوراً ندارد. نظیر همین فرمایش را محقق خویی رحمه الله علیه البتّه با لحاظ مبنای خود در بحث از موضوع له هیئت امر بیان می کنند^۳.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين»

^۱ - ایشان در فوائد الاصول، جلد ۱، صفحه ۱۳۶، بعد از نقد دیدگاه اول یعنی وضع و دیدگاه دوم یعنی مقلّمات حکمت می فرمایند: «و الّذى ينبغى ان يقال: هو انّ الوجوب انما يكون حكماً عقلياً، لا أنّه امر شرعيّ ينشئه الأمر حتّى يكون ذلك مفاد الصّيغة و مدلولها اللفظي، كما هو مقالته من يقول بوضعها لذلك، و معنى كون الوجوب حكماً عقلياً، هو انّ العبد لا بدّ ان ينبعث عن بعث المولى إلّا ان يرد منه الترخيص بعد ما كان المولى قد أعمل ما كان من وظيفته و أظهر و بعث و قال مولوياً: افعل، و ليس وظيفه المولى أكثر من ذلك، و بعد إعمال المولى وظيفته تصل التوبة إلى حكم العقل من لزوم انبعاث العبد عن بعث المولى، و لا نعى بالوجوب سوى ذلك» و سپس در پایان می فرمایند: «فتحصل من جميع ما ذكرنا: انّ الوجوب لا يستفاد من نفس الصّيغة وضعاً أو انصرافاً، بل انما يستفاد منها بضميمة حكم العقل» و در ادامه همین مطلب را به تقریر دیگری ذکر می نمایند.

^۲ - البتّه محقق خراسانی «رحمة الله عليه» در كفاية الاصول، صفحه ۷۰، بحث از موضوع له صیغه امر، بعد از ادعای تبادل وجوب همین مطلب را به عنوان مؤیّدی برای گفته خود قرار داده و می فرماید: «و يؤيده عدم صحة الاعتذار عن المخالفة باحتمال إرادة الندب مع الاعتراف بعدم دلالة عليه بحال أو مقال».

^۳ - ایشان در محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۲، صفحه ۱۳۱ بعد از بحث از موضوع له هیئت امر و نقد دیدگاه اول یعنی وضع و دیدگاه دوم یعنی مقلّمات حکمت می فرمایند: «ونتيجة ما ذكرناه: أمران: الأول أن صيغة الأمر أو ما شاكلها موضوعة للدلالة على إبراز الأمر الاعتباري النفساني، وهو اعتبار الشارع الفعل على ذمة المكلف، ولا تدل على أمر آخر ما عدا ذلك. الثاني أنّها مصداق للطلب والبعث لا أنّها معناها» و سپس می فرمایند: «ومن ذلك يظهر: أنّ الصيغة كما لا تدل على الطلب والبعث، كذلك لا تدل على الحتم والوجوب. نعم، يحكم العقل بالوجوب بمقتضى قانون العبودية والمولوية فيما إذا لم ينصب قرينة على الترخيص. أو قل: إنّ الصيغة كما عرفت موضوعة للدلالة على إبراز الأمر الاعتباري في الخارج، ولا تدل على ما عدا ذلك، إلّا أنّ العقل يحكم بأنّ وظيفه العبودية والمولوية تقتضى لزوم المبادرة والقيام على العبد نحو امتثال ما أمره به المولى واعتبره على ذمته، وعدم الأمن من العقوبة لدى المخالفة إلّا إذا أقام المولى قرينة على الترخيص وجواز الترك، وعندئذ لا مانع من تركه، حيث إنّ مع وجود هذه القرينة مأمون من العقاب، ويتنزع العقل من ذلك الندب، كما يتنزع في الصورة الاولى الوجوب» و در پایان به عنوان نتیجه می فرمایند: «إلى هنا قد استطعنا أن نخرج بهذه النتيجة: وهى أنّ الحاكم بالوجوب إنّما هو العقل دون الصيغة، لا وضعاً ولا اطلاقاً، هذا من ناحية».